

مفاهیم ستایش دهم: به نام کردگار	نمونه
اشاره به آفرینش انسان	به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک
تقاضای لطف و عنایت از خداوند	الهی فضل خود را یار ما کن ز رحمت یک نظر در کار ما کن
روزی رسانی / آفرینندگی خدا	تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان
تسلط و حضور خدا / ناطق بودن انسان / خوشایند بودن از خدا گفتن	زهی گویا ز تو کام و زبانم تویی هم آشکارا هم نهانم
تجلی خداوند در همه پدیده ها	چو در وقت بهار آیی پدیدار حقیقت پرده برداری ز رخسار
ناتوانی انسان از درک و وصف خدا	فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک گل از شوق تو خندان در بهار است از آنش رنگ‌های بی‌شمار است
اظهار نادانی در برابر آگاهی خدا	هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی یقین دانم که بی‌شک جان جانی نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی تو دانی و تو دانی آن چه خواهی

@amirafzali_konkour

درس اول: چشمه	نمونه
خود بزرگ بینی و غرور	گفت درین معرکه یکتا منم تا بیت شماره ۱۰ از این شعر، این مفهوم دیده می شود.
سکوت و خاموشی	لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی گوش ماند
تواضع و خود را کوچک دانستن	یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
با تواضع به کمال رسیدن	که جایی که دریاست من کیستم چو خود را به چشم حقارت بدید
محتاطانه سخن گفتن	بلندی از آن یافت کاه پست شد پشت دیوار آنچه گویی هوش دار
بی‌همتا بودن و جایگزین نداشتن	تا تو را جای شد ای سرو روان در دل من هیچ کس می‌نپسندم که به جای تو بود
معشوق در نظر عاشق / وفاداری عاشق	تا راست تمام نشده دروغ نگویم تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.
راستگویی	تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم
مراقبت در کسب رزق حلال	تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم
پرهیز از عیب جویی	تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.
داشتن عزت نفس و خواهش نکردن از بنده خدا	
محافظت از خود در برابر وسوسه شیطان و هوای نفس	

دوس دوم: از آموختن ننگ مدار	نمونه
دعوت به نیکوکاری	تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای.
پرهیز از ریاکاری و دورویی	به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار تا گندم‌نمای جو فروش نباشی
رسیدگی به اعمال و کارهای خود	اندر همه کاری داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد از داور مستغنی باشد. ❖ حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا
آگاه نکردن دیگران از حالات خود	اگر غم و شادیت بُود به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.
آشکار نکردن حالات درونی خود	اثر غم و شادی پیش مردمان بر خود پیدا مکن
توصیه به ثبات رفتاری داشتن	به هر نیک و بد زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد. بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی
توجه نکردن به شادی‌های ناپایدار	هر شادی که بازگشت آن به غم است آن را شادی مشمر
امیدواری در هر شرایطی	به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید بسته دان
قدرشناسی	رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش
احترام به بزرگترها	پیران قبیله خویش را حرمت دار
رعایت اعتدال	به ایشان موقع مولع مباش تا هم چنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید
اقدام به موقع	اگر از بیگانه نایمن شوی زود به مقدار نایمندی، خویش را از وی ایمن گردان
توصیه به آموختن	از آموختن ننگ مدار تا از ننگ رشته باشی
سفارش به شاد و بی‌غم زندگی کردن / ناپایداری همه چیز	شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند

@amirafzali_konkour

روان خوانی: خسرو	نمونه
شکم‌پروری	مخور طعمه جز خسروانی خورش
لذت زندگی پس از مرگ دشمن	دمی آب خوردن پس از بدسگال
سرزنش زیاده‌گویی	شعر هم می‌گفت زیاد هم می‌گفت اما به قول نظامی «خشت می‌زد»
سرزنش انسان‌های بی‌ذوق و خشک مغز	اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
افزایش نعمت با شکرگزاری	شکر نعمت، نعمت افزون کند.
تأثیر همنشین بد	حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لپو و لعب کشیدند.
نصیحت ناپذیری	من گوش استماع ندارم، لمن تقول؟
حتمی بودن سرنوشت	کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

درس سوم: سفر به بصره	نمونه
عذاب آور بودن قرض و بدهکاری	خدای، تبارک و تعالی، همهٔ بندگان را از عذاب قرض و دین فرج دهد.
دگرگون شدن احوال و ناپایداری روزگار	چنین است رسم سرای درشت این هر دو [احوال متفاوت ناصر خسرو در سفر] در مدت بیست روز بود.
شکایت نکردن از سختی‌های روزگار / ناامید نشدن از بخشش کردگار	به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار... ناامید نباید شد.
فراگیری لطف و نعمت خداوند	❖ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ (بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او)
همهٔ موجودات خدا را ستایش می‌کنند	گفتم این شرط آدمیت نیست بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند ... اندیشه کردم که مرّوت نباشد همه در تسبیح و من به غلفت خُفته.

نمونه	درس پنجم: کلاس نقاشی
آدم در نقشه‌اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ‌وتاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟	بی‌ارزش دانستن وجود و جسم انسان
خَلْفَ صدق نیاکان هنرور خود بود.	راه گذشتگان و استادان پیشین را ادامه دادن
معلم نقاشی من را خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت، هر جا به کار صورتگری درمی‌ماند، چاره‌درماندگی به شیوه معلم خود می‌کند.	تبعیت از استاد / چاره‌اندیشی برای پوشاندن ضعف و رهایی از مخلصه
نمونه	روان‌خوانی: پیر مرد چشم ما بود
هرچه بر او تنگ گرفتند، کمربند خود را تنگ‌تر بست.	مقاومت / هم‌رنگ جماعت نشدن
[نیما] همچون مروارید در دل صدف کج و کوله‌ای سال‌ها بسته ماند.	بستر نامناسب روزگار و جامعه برای بزرگان
او که خود چشم زمانه ما بود...	آگاهی‌بخشی
نمونه	درس ششم: مهر و وفا
گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید	بی‌توجهی یار به درد و غم عاشق
گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز	وفاداری عاشق / بی‌وفایی معشوق
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم	همراهی همیشگی فکر و خیال یار با عاشق
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد	هدایت و گمراهی عاشق به دست معشوق
گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد	ترجیح یار بر همه چیز
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت	آرزومندی عاشق و کام‌رسانی معشوق
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد	تقاضای آشتی و توجه از معشوق / رازداری
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد	ناپایداری احوال
غم و شادی جهان را نبوده هیچ ثابت	غیرقابل رؤیت و بی‌نشان بودن خداوند /
ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت؟	تکاپوی عارف برای یافتن خدا
بی‌مهر رُخت، روز مرا نو نمانده است	ناخوشی عاشق در دوری یار
ای درویش، ما مو شی در حقه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی دا شت. سر خدای با تو بگویم، چگونه نگاه خواهی داشت؟	لزوم حفظ اسرار در عرفان
نمونه	درس هفتم: جمال و کمال
درمان کار خود کن و اگر معاملت می‌کنی، با حق کن	توصیه به خدمت و عبادت خداوند
خدمت مخلوق افتخار ندارد	خدمت حق کن به هر مقام که باشی
در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود.	گشایش و آسانی بعد از سختی
قصه حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گفت، بلکه از حُسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکوخو، بهتر هزار بار از نیکورو.	ترجیح سیرت و خوی نیکو بر روی نیکو
صورت زیبایی ظاهر هیچ نیست	صورت زیبای سیرت زیبا بیار
در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لثیمی، کریمی کرد.	حلم و بردباری جواب بدی را با خوبی دادن
تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد / هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید.	برتری خواست و اراده خدا
❖ مَکْرُوا و مَکْرَاللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاکِرِينَ	
یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد / از روی نیکوش حبس و چاه آمد و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.	دردسراقرینی حسن و زیبایی
❖ الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ	گره‌گشایی صبر

نمونه	شعر خوانی: بوی گل و ریحان‌ها
وقتی دل سودایی می‌رفت به بستان‌ها بی‌خویشتنم کردی بوی گل و ریحان‌ها می‌اندازد	زیبایی‌ها، عاشق را به یاد معشوق
با یاد تو افتادم، از یاد برفت آن‌ها	ارزشمندی یاد معشوق در خاطر عاشق
تا عهد تو درستم، عهد همه بشکستم	وفاداری عاشقان
کوتاه‌نظری باشد رفتن به گلستان‌ها	دلپذیری غم عشق / ترجیح عشق بر همه چیز
چون عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها	شوق وصال، راه را آسان می‌کند
می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها	حکایت جاودان و بی‌پایان عشق

نمونه	درس هشتم: در سایه‌سار نخل ولایت
خجسته باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگاران، که تو را آفرید. ❖ فتبارک الله احسن الخالقین	تحسین آفرینشگری خداوند
از تو در شگفت هم نمی‌توانم بود/ که دیدن بزرگی‌ات را چشم کوچک من بسنده نیست. تو آن بلندترین هرمی، که فرعون تخیل می‌تواند ساخت و من کوچک‌ترین مور که بلندای تو را در چشم نمی‌تواند داشت. وسعت تو را چگونه در سخن تنگ‌مایه گنجانم؟ تو را در کدام نقطه باید به پایان برد؟ ای چشم عقل، خیره در اوصاف روی تو چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی	نا توانی از درک و فهم و وصف
هیچ فرمانروا را ندیده بودم/ که بردگان را برادر باشد. هنگام که همتاب آفتاب/ به خانهٔ یتیم‌کان بیوه‌زنی تابیدی/ و صولت حیدری را / دست‌مایهٔ شادی کودکانه‌شان کردی به داد و دهش گیتی آباد دار دل زبردستان خود شاد دار	کمک به زبردستان و مستحقان
هنگام که همتاب آفتاب/ به خانهٔ یتیم‌کان بیوه‌زنی تابیدی/ و صولت حیدری را (دافعه) دست‌مایهٔ شادی کودکانه‌شان کردی (جاذبه) و بر آن شانه که پیامبر پا نهاد / کودکان را نشانندی (جاذبه) / و از آن دهان که هژای شیر می‌خروشید (دافعه) / کلمات کودکانه تراوید (جاذبه)	جاذبه و دافعهٔ امام علی (ع)
در اُحد که گل‌بوسهٔ زخم‌ها، تنت را دشت شقایق کرده بود، مگر از کدام بادهٔ مهر مست بودی؟ دری که به باغ بینش ما گشوده‌ای/ هزار بار خیبری تر است/ مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را که به ماسوا فکندی همه سایهٔ هما را	ایثار و جانبازی بر سر عشق به راه حق بصیرت و آگاهی بخشی مخلوقات، زیر سایهٔ سعادت امام علی (ع) هستند.
شهر را از عدل دیوار کن و راه‌ها از ظلم و خوف پاک کن.	توصیه به عدالت‌گستری

نمونه	درس نهم: غرّش شیران
هم رونق زمان شما نیز بگذرد بر دولت‌آشبان شما نیز بگذرد	فراگیر بودن مرگ / ناپایداری قدرت و اقبال و رونق روزگار
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد هم بر چراغدان شما نیز بگذرد	فراگیر بودن مرگ
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد این عوعو سگان شما نیز بگذرد	فراگیر بودن مرگ / ناپایداری همه چیز / از میان رفتن ظلم و حکومت ظالمان
تأثیر اختران شما نیز بگذرد	زوال پذیری بخت و اقبال

@amirafzali_konkour

❖ الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ

تا سختی کمان شما نیز بگذرد این گرگی شبان شما نیز بگذرد	بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم ای تورمه سپرده به چوپان گرگ طبع	ایستادگی مقابل ستم / زوال پذیری ظلم زوال پذیری حکومت حاکمان ستمگر
---	--	--

نمونه	شعر خوانی: باز این چه شورش است	
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است این رستخیز عام که نامش محرم است کاشوب در تمامی دژات عالم است	باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب	عظمت و شورانگیزی واقعه کربلا ظهور نشانه‌های قیامت
سره‌های قدسیان همه بر زانوی غم است گویا عزای اشرف اولاد آدم است	در بارگاه قدس که جای ملال نیست چن و مَلک بر آدمیان نوحه می کنند	همه حتی جن و ملک و قدسیان در محرم سوگواری می کنند.
گویا عزای اشرف اولاد آدم است پرورده کنار رسول خدا، حسین	چن و مَلک بر آدمیان نوحه می کنند خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین	والا مقامی امام حسین (ع)

نمونه	درس دهم: در یادلان صف شکن
تاریخ مشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد. حق الله را خدا می‌بخشد، اما وای از حق الناس.	حاکمیت اراده خداوند / انسان وسیله است توصیه به رعایت حق الناس
تو گویی اشیا گنجینه‌هایی از رازهای شگفت خلقت هستند، اما تو تا به حال در نمی‌یافته‌ای. به راستی آن چیست که همه ما را در این جا، در این نخلستان‌ها گرد آورده است؟ تو خود جواب را می‌دانی: عشق.	پر معنا بودن تمام پدیده‌ها پویایی و وحدت بخشی عشق
در یادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می‌لرزاند و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد. با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می‌کنند. / در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.	ناتوانی شیطان در مصاف با خدا باوران و حق جویان آرام بخشی یاد خدا
❖ الا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ	
کجا از مرگ می‌هراسد آن کسی که به جاودانگی روح خویش در جوار حق آگاه است؟ دشمن برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری.	نترسیدن مؤمنان از مرگ برتری قدرت ایمان تواضع و خاکساری لازمه نزدیکی به خداوند
حسرت نبرم به خاک آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته‌ست دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته‌ست	نکوهش رکود و یک جا ماندن و ستایش تحزک و پویایی
همه پیغمبران گفته اند... که از آن چه هستید یک قدم فراتر آید.	دعوت به حرکت و کمال طلبی

نمونه	درس یازدهم: خاک آزادگان
بجوشد گل اندر گل از گلشن من	به خون گر کشی خاک من، دشمن من
جدا سازی ای خصم، سر از تن من	تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی
تو عشق میان من و میهن من؟	کجا می‌توانی ز قلبم ربایی
که بعد از من افروزد از مدفن من	مپندار این شعله افسرده گردد
تجلی هستی‌ست جان کندن من	من ایرانی‌ام آرمانم شهادت
❖ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ	
بتازد به نیرنگ تو، توسن من	نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش
همه خوشه خشم شد خرمن من	کنون رود خلق است دریای جوشان
گل صبر می‌پرورد دامن من	من آزاده از خاک آزادگانم
زنی گر به تیغ ستم گردن من	جز از جام توحید هرگز ننوشم
مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند	تا زَترِ خاکی ای درخت تنومند

نمونه	روان‌خوانی: شیرزنان ایران
تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را	تابوت مرا جای بلندی بگذارید
خدا را به مقدسات عالم قسم می‌دادیم همان‌طور که آتش را بر حضرت ابراهیم (ع) سرد کرد شدت این ضربه‌ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد.	نجات‌بخشی توکل به خداوند
معجزه کلمه را دریافتم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود. دریافتم خمیرمایه آدمی، کلمه است.	ارزشمندی و تأثیرگذاری کلمات
رنج، مرا ساخته و گداخته کرده است.	سودمندی رنج و سختی
اصلاً حاضر نیستم، یک قدم از خودم عقب نشینی کنم.	ثبات عقیده داشتن
هر کرکسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد، باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد.	پاسداری از وطن

@amirafzali_konkour

نمونه	درس دوازدهم: رستم و اشکبوس
ز بهرام و کیوان همی برگزشت	خروش سواران و اسبان ز دشت
خروشان دل خاک در زیر نعل	همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل
به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ	نماند ایچ با روی خورشید، رنگ
سر هم نبرد اندر آرد به گرد	بیامد که جوید ز ایران نبرد
بیچید زو روی و شد سوی کوه	چو رهام گشت از گشائی ستوه
که رهام را جام باده‌ست جفت	تهمتن برآشفت و با طوس گفت
تن بی‌سرت را که خواهد گریست؟	بدو گفت خندان که نام تو چیست؟
چه پرسی؟ کزین پس نبینی تو کام	تهمتن چنین داد پاسخ که نام
با ددان آن به که کم گیری ستیز	چون نداری ناخن دژنده تیز
ساعد مسکین خود را رنجه کرد	هر که با پولادبازو پنجه کرد
پس به کام دوستان مغزش برار	باش تا دستش بیندد روزگار

نمونه	درس سیزدهم: گردآفرید
کجا نام او بود گردآفرید	زمانه ز مادر چنین ناآورید
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
	نداره و بی‌نظیر بودن
	از ماست که برماست/ به خود ضرر رساندن/ به توانایی‌های خود مغرور نبودن

نمونه	شعر خوانی: دلیران و مردان ایران زمین
چو هنگامهٔ آزمون تازه شد	دگرباره ایـران پـرآوازه شد
دلیران و مردان ایران‌زمین	هژیران جنگ‌آور روز کـمین
خروشان و جوشان به کردار موج	فراز آمدند از کران فوج فوج
به مردی به میدان نهادند روی	جهان شد از ایشان پر از گفت‌وگوی
بداندیش را آتش خرمن‌اند	خندنگی گران بر دل دشمن‌اند
ز کس جز خداوندشان بیم نیست	به فرهنگشان حرف تسلیم نیست
شما را چو باور به یزدان بود	هم او مر شما را نگهبان بود
	دشمن ستیزی
	انبوهی ایثارگران و سربازان مدافع وطن
	خداباوری و تسلیم‌ناپذیری
	نجات‌بخشی توکل و ایمان به خداوند

@amirafzali_konkour

نمونه	درس چهاردهم: طوطی و بقال
ریش برمی‌کند و می‌گفت ای دریغ	کافتاب نعمتم شد زیر میغ
دست من بشکسته بودی آن زمان	چون زدم من بر سر آن خوش‌زبان
از قیاسش خنده آمد خلق را	کاو چو خود پنداشت صاحب دل‌ق را
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
هر دو گون زنبور خوردند از محل	لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زین یکی سرگین شد و زان مُشک ناب
هر دو نی خوردند از یک آب‌خور	این یکی خالی و آن پر از شکر
صد هزاران این چنین اشباه بین	فرقشان هفتادساله راه بین
چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
معرفت زین جا تفاوت یافته‌ست	این یکی محراب و آن بت یافته‌ست
چون بتابد آفتاب معرفت	از سپهر این ره عالی‌صفت
هر یک بینا شود بر قدر خویش	باز یابد در حقیقت صدر خویش
چندان که او نفرین می‌کرد، عیسی (ع) تحسین می‌نمود/ هر چند او قهر می‌کند، تو لطف می‌فرمایی و با آن که او جور و جفا پیش می‌برد، تو مهر و وفا پیش می‌نمایی.	
❖ كُلُّ إِنَّا يَتَرَشَّحُ بَمَا فِيهِ؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست.	
	اندوه و حسرت
	پشیمانی از کردهٔ خود
	نکوهش مقایسهٔ نابجا
	لزوم برخورداری از بصیرت برای شناختن انسان‌های کامل
	تفاوت استعداد و ظرفیت پدیده‌ها/ شباهت ظاهری و تفاوت درونی
	توجه به تفاوت‌های درونی با وجود شباهت‌های ظاهری
	پرهیز از قضاوت انسان‌ها و انتخاب دوست بر مبنای ظاهر
	لزوم معرفت و قدرت تشخیص برای هدایت‌شدن / آگاهی‌بخشی معرفت / معرفت سبب شناخت جایگاه خود می‌شود
	حلم و بردباری / جواب بدی را با خوبی دادن
	هر کس مطابق ذات خود عمل می‌کند.
	تأثیر رفتار نیکو بر دیگران / تأثیرناپذیری انسان‌های خوب از رفتار انسان‌های بد
	من از وی در غضب نمی‌شوم و او از من صاحب ادب می‌شود. من از سخن او جاهل نمی‌گردم و او از خلق و خوی من عاقل می‌گردد.

نمونه	درس شانزدهم: خیر و شر
تو مرا کشتی و خدای نکشت مقبل آن کز خدای گیرد پشت	خداوند بهترین پشتیبان است
دولتم چون خدا پناهی داد اینکم تاج و تخت شاهی داد	عزت و ذلت دست خداست
❖ تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ	
گفت زنه‌ار اگرچه بد کردم در بد من نبین که خود کردم بیت بعد که در کتاب درسی نیست: [آن نگر کاسمان چابک‌سیر / نام من شر نهاد و نام تو خیر]	خطای خود را به گردن تقدیر انداختن / از خود سلب اختیار کردن
گفت اگر خیر هست خیراندیش تو شری جز شرت نیاید پیش	از کوزه همان برون تراود که در اوست

نمونه	درس هفدهم: سپیده‌دم
ای که ردای حسین را بر دوش / و خورشید کربلا را در بر داری / ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی ... / تو را سپیده‌دمی در انتظار زاده‌شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم.	شهادت‌طلبی و مقاومت
روستایی که با «صدر»ش، با سینه‌اش / از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد.	دفاع از ارزش‌های انسانی
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری	مقام انسان / همه چیز در خدمت انسان است.
مزار شاعر غرق در گل بود	عاقبت به‌خیری شاعر
گور ستمگر غرق در خون بود.	عذاب کشیدن ستمگران بعد از مرگ

@amirafzali_konkour

نمونه	درس هجدهم: عظمت نگاه
آرزو مکن که خدا را جز در همه جا، در جایی دیگر بیایی. هر آفریده‌ای نشانه‌ی خداوند است، اما هیچ آفریده‌ای نشان دهنده‌ی او نیست. / خدا در همه جا هست. در هر جا که به تصور درآید و نایافتنی است. غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را	نشان خدا در همه‌ی پدیده‌ها و نادیدنی بودن او
❖ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ	
همین که آفریده‌ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار بازمی‌گرداند. و تو ناتائیل به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می‌رود که خود به دست دارد. / تو خدا را در تملک داری و خود از آن بی‌خبر بوده‌ای.	غفلت از خدا به دلیل توجه به مخلوقات بی‌خبری از حضور خداوند در وجود انسان / غفلت از داشته‌های خود
در انتظار خدا بودن، ناتائیل، یعنی درنیافتن این که او را هم‌اکنون در وجود خود داری. به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست.	فناپذیری هرچه جز خدا
ای کاش عظمت در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه می‌کنی. چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.	تأکید بر نحوه‌ی نگرش
اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می‌سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می‌آورد و اگر جان ما ارزشی داشته باشد برای این است که سخت‌تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است.	همراهی همیشگی انسان با نتیجه‌ی اعمالش رسیدن به کمال با تحمل سختی‌ها
بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی‌آتش، کسی را بوی عود آمد	
نیکوترین اندرز من این است: تا آن جا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن منتظر هر آن چه به سویت می‌آید باش و جز آن چه سویت می‌آید آرزو مکن.	خدمت به خلق مقام تسلیم و رضا
تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه‌ی خوشبختی خود را در همین دم قرار بده.	خوشبختی یعنی داشتن خدا
سرچشمه‌ی همه‌ی دردسرها، تو، ای ناتائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری یگانه‌ی دارایی آدمی زندگی است.	دردسرها فریبی تعلقات دنیایی ارزشمندی زندگی
برای من خواندن این که شن‌های ساحل نرم است، بس نیست، می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام آن را حس کند. به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد بیهوده است.	اهمیت تجربه / ترجیح یقین و تجربه شخصی بر گمان
هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواسته باشم تمامی مهرم را نثارش کنم.	مهرورزی به زیبایی‌های جهان

نمونه	نیایش: ای خدا
ای خدا ای فضل تو حاجت روا مگر اندر ما مکن در ما نظر ما نبودیم و تقاضا مان نبود لذت هستی نمودی نیست را قطره دانش که بخشیدی ز پیش ما چو ناییم و نوا در ما ز توست آب دریا جمله در فرمان توست این‌همه گفتیم، لیک اندر بسیج بی عنایات حق و خاصان حق	ناشایست بودن یاد کردن از کسی جز خدا لطف و بخشش بی اندازه خدا عشق ازلی مخلوق به خداوند/ ستایش آفرینشگری پروردگار علم بی کران خدا فاعل اصلی خداست سلطه خداوند بر همه چیز نیازمندی بنده به توجه و عنایت پروردگار
با تو یاد هیچ کس نبود روا اندر اکرام و سخای خود نگر لطف تو ناگفته ما می‌شنود عاشق خود کرده بودی نیست را متصل گردان به دریاهاى خویش ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست آب و آتش ای خداوند آن توست بی عنایات خدا، هیچیم هیچ گر ملک باشد سیاهستش ورق	@amirafzali_konkour